

## درباره رویدادهای سیاسی ایران

انترناسیونال: درگیریهایی درونی رژیم اسلامی هر روز حادثتر می شود و ابعاد به مراتب گسترده تری به خود می گیرد. تبیین رایج در میان خود جناحهای حکومت از ماهیت این اختلافات روی مقولات ولایت فقیه، قانون و جامعه مدنی دور میزنند. از نظر شما این تعبیر چقدر ماهیت و محتوای واقعی اختلافات درون رژیم را در شرایط حاضر بیان میکنند. اختلاف جناحهای حکومتی واقعا بر سر چیست؟

منصور حکمت: تبیین رایج از اختلافات درون هیات حاکمه، چه در رسانه های خود رژیم، و چه در نشریات خاتمیون در اپوزیسیون، یک تعبیر گمراه کننده از واقعیتی است که جلوی روی ماست. شک نیست که در میان محافل و دستجات مختلف درون رژیم بر سر اینکه اسلام چیست، حکومت اسلامی چه پدیده ای است، ولایت فقیه چه چهارچوبی دارد و آیا باید مشروعیتش را به چماق ایدئولوژیک اسلام متکی کند یا به انتخابات، قانون چیست و آخوند چه جایگاهی دارد و غیره اختلافات زیادی وجود دارد. اما جستجو کردن ریشه های بحران حکومتی رژیم اسلامی و کشمکشهای جناحهای حکومت در ایران امروز در این نوع اختلافات دیدگاهی در درون هیات حاکمه، پرت افتادن از حقیقت و واقعیات تاریخی است. علل بحران و تنش امروزی حکومت اسلامی حقایق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ای است که این حکومت با آن روبروست و نه اختلافات فقهی و عقیدتی و حتی استراتژیکی درون آن.

این تعبیر از بحران حکومتی در ایران، یعنی تعبیری که منشاء این کشمکشها را در اختلافات جناحها بر سر ولایت فقیه و قانون جستجو میکند، یک اشکال کوچک دارد و آن اینست که مردم و تاریخ مادی جامعه را از تصویر بیرون میگذارد. از نظر تاریخی، جمهوری اسلامی ایران یک پروژه شکست خورده است. از نظر سیاسی، مردم علنا حکم به رفتن آن داده اند و اعلام کرده اند

نمیخواهندش. این منشاء این وضعیت است. حکومتی که روند تاریخی و ۶۰ میلیون مردمی که زیر سیطره اش زندگی میکنند پایان عمرش را اعلام کرده اند، به بحران و کشمکش داخلی می افتد، از هر شکاف بالفعل و بالقوه از هم گسسته میشود و اجزاء و جناحهای متشکله اش به جان هم میافتنند. این روند شروع شده است. اختلافات درونی حکومت بر سر ولی فقیه و غیره منشاء این بحران نیست، بلکه، برعکس، این بالا گرفتن بحران حکومتی و طرح مساله بقاء رژیم است که باعث اوجگیری این اختلافات شده است. بحث اختیارات ولی فقیه و محدود ماندن و نماندنش به قانون، یعنی ولایت فقیه مشروطه یا استبدادی، همانقدر به اوضاع امروز مربوط است که بحث مشروطه بودن و نبودن سلطنت و دامنه اختیارات شاه به اوضاع سال ۵۷، یعنی هیچ.

این تبیین قلبی از چند سرچشمه معین آب میخورد. اول، جناحهایی از خود رژیم. اینها میخواهند بحث در محدوده حکومت اسلامی بماند و دامنه اعتراض مردم در حاد ترین حالت هم به اصلاح و تعدیل نظام محدود بماند و کل رژیم اسلامی زیر سوال نرود. خاتمی فرح پهلوی این رژیم است. و واقعا خیال رژیم شاه چقدر راحت میشد اگر جنبش ضد سلطنتی از ابتدا هدف خود را اجرای قانون اساسی سلطنت مشروطه و محدود شدن دامنه اختیارات شاه تعریف میکرد و با شعار "زنده باد دکتر فرح پهلوی" به میدان میامد. به هر درجه این فرمول قلبی امروز باب بشود، بهمان درجه جمهوری اسلامی زمان سقوطش را عقب انداخته است. دسته دیگری که به این تبیین دامن میزنند اخراجی ها و منتظر خدمت های خود رژیم و محافل سیاسی شریک در روی کار آوردن و بقاء حکومت کثیف اسلام اند. اینها طرفداران تعدیل رژیم و طرد "انحصار طلبی" و محدودیت اختیارات جناح حاکم هستند تا بلکه بتوانند به دوران خوش و شیرین "همه با هم" گذشته برگردند. رژیم اسلامی رژیم اینها بود و هنوز هست. منتظری راست میگوید، او یکی از معماران ولایت فقیه است. بنی صدرها، سروش ها، یزدی ها، بهزاد نبوی ها و کل طیف وسیع هیچکس هایی که به ضرب حاکمیت شلاق و چوبه دار اسلام "رجال" سیاسی شدند، آرزویشان اینست که سر و ته ماجرا با بحث حاکمیت قانون اساسی رژیم اسلامی و محدودیت اختیارات خامنه ای هم بیاید و سر پستشان برگردند. طیف دیگر، افراد و سازمانها و محافلی هستند که اگرچه رسما و از نظر سیاسی بخشی از رژیم نبودند، اما سمپاتی های جدی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با رژیم دارند. حکومت آخوندی نمیخواهند اما اسلام را جزئی از هویت فرهنگی و ملی خود میدانند و برای سهم گیری از

غرب به آن نیاز دارند، با این بساط شنیع قلع و قمع زنان مخالفند، اما از زن آزادی که سازمانش را دارد و برابری اش را می‌خواهد و می‌گیرد بیشتر می‌ترسند. مقنعه را چندان نمی‌پسندند، اما از جین و مینی ژوپ و تی شرت نفرت ملی - فرهنگی و آریایی - اسلامی دارند. از انحصار طلبی ناراضی اند، اما از وضعیتی که کمونیستها قانونی و علنی کارشان را بکنند و تشکلهای کارگری بتوانند به تصمیم خود تولید را بخوابانند و حقشان را بگیرند مو بر اندامشان راست میشود. جماعت زیادی از ضد کمونیست ها، ضد مدرنیست ها، ضد زن ها و شرق زده ها متعلق به این طیف اند. از امیرخسروی ها و فتاپورها و فرخ نگهدارهایی که هنوز نامه سرگشاده شان را به خامنه ای مینویسند و برای آینده تشیع دل میسوزانند تا گلشیری ها و معروفی ها و بقیه جماعت بی ذوق و بی مایه ای که به صرف ابتیاع نوشت افزار خود را "هم صنف" بالزاک و جویس و چخوف تصور میکنند و برای خود "معافیت هنری" از آزادیخواهی و حتی از شعور روزمره قائلند، متعلق به این طیفند. لحن زننده اینها در برابر کمونیستها و مدافعین بزیر کشیدن رژیم اسلامی را با نیش بازشان هنگام سخن گفتن از "دکتر خاتمی" مقایسه کنید تا جایگاه اجتماعی اینها را دریابید. نظام اجتماعی مطلوب اینها، چیزی حول و حوش همین مشروطه اسلامی خاتمی است. اینها دلشان آنجاست. آرمانشان همان است. برای اینها هم مساله دقیقا تعدیل جمهوری اسلامی است. این را به احتمالات ناشی از سرنگونی رژیم ترجیح میدهند.

این جریانات در تفسیر اوضاع امروز در قالب جدال بر سر ولایت فقیه کاملا ذینفعند. منتها بخشهایی از اپوزیسیون باصطلاح چپ هم هستند که این فرمولبندی را لابد از سر پراگماتیسم و "پلتیک" زنی تاکتیکی، و در واقع بدلیل نداشتن اصول روشن سیاسی و نظری و نداشتن حرف و برنامه مستقل در قبال جامعه، تکرار میکنند. فکر میکنند با چسبیدن به این مقولات و بازی کردن در این زمین، سیاسی تر و دست اندرکار تر و بی بی سی پسند تر ظاهر شده اند. اما واقعیت این است که این صرفا سند دنباله روی آنها از حوادث و رقصیدن به ساز ژورنالیسم سطحی و مغرض در غرب است.

صورت مساله در اختلاف امروز میان جناحهای حکومت اینست که راهی برای تضمین بقاء رژیم اسلامی بیابند. این منفعت مشترک همگی شان است. همگیشان میدانند مردم ناراضی اند و حکم

به رفتن رژیم اسلامی داده اند. نسلی که از ضد انقلاب اسلامی شکست خورد این نسل نبود. بیست سی میلیون آدم جدید پا به حیات سیاسی گذاشته اند که دلیلی نمی بینند بخاطر آنچه بر پدران و مادرانشان رفته است، مطیع این توحش و عقب ماندگی باشند. دارند دنیا را می بینند و چیز دیگری می خواهند. نخستین مصاف اجتماعی و سیاسی واقعی این نسل با جمهوری اسلامی در راه است. در مقابل این نیروی تازه نفس و خوشبین به قدرت خود، یک رژیم از نفس افتاده داریم که نسل اول بنیانش دارند از دور خارج میشوند و مشروعیتش را حتی برای جیره خوارانش از دست داده است. در هراس از این زورآزمایی، محافل مختلف درون رژیم به تکاپو افتاده اند. هرکس فکر میکند که یک نقطه تعادل طلایی یافت میشود که در آن بقاء رژیم ممکن است. اصلاح طلبان این نقطه تعادل را یک رژیم اسلامی تعدیل شده و مشروطه میدانند که بتواند این فشارها را هضم و کنترل کند. معتقدند یک رژیم فوق قشری و الهی مردم را به نبرد رویاروی فرا می خواند و گور خود را میکند. جناح مقابل، مدافعان ولایت مطلقه فقیه، میگویند کوچکترین سازش با مردم دروازه را بر هجوم های عظیم بعدی می گشاید. یک گام به عقب با سرنگونی یکی است. می خواهند بزنند و بمانند. واقعیت اینست که هیچ نقطه تعادل واقعی وجود ندارد. هیچ فرمولی جلوی سقوط پدیده ای را که از نظر تاریخ، از نظر اقتصاد سیاسی جامعه و از نظر مردم عمرش را کرده است نمیتواند بگیرد. تخریب خصلت ماهوی و درونی این سیستم است.

انترناسیونال: یکی دیگر از اختلافات درون هیئت حاکمه بر سر رابطه رژیم اسلامی با آمریکا است. بحث بر سر این موضوع بویژه با مسائلی که خاتمی در کنفرانس اسلامی مطرح کرد دوباره داغ شده است. بخشهایی از اپوزیسیون همواره بر مخالفت آمریکا با جمهوری اسلامی حساب ویژه ای باز کرده اند و لذا عادی شدن رابطه رژیم اسلامی با آمریکا را عامل ماندگاری رژیم اسلامی می دانند. از نظر شما رابطه با آمریکا در اختلافات درونی رژیم چه جایگاهی دارد و عادی شدن این روابط چه تاثیری بر رابطه مردم با رژیم اسلامی می گذارد؟

منصور حکمت: از چراغ سبزه های اخیر خاتمی تا عادی شدن رابطه ایران و آمریکا راه دراز و پرفراز و نشیبی است. تازه اگر اصولا قرار باشد این راه در حیات این رژیم معین طی بشود. به همین جهت اینکه عادی شدن رابطه چه تاثیری در برخورد مردم با رژیم دارد، بنظر من سوالی

زودرس است و فقط جا برای حدس و گمان باز میکند. رابطه ایران و آمریکا صرفاً یک مساله دیپلماتیک یا امری در حیطه سیاست خارجی دو دولت نیست. بلکه یک شاخص و نمودار از معادلات سیاسی پیچیده تری است. جنگ قدرت در داخل حکومت ایران، سیر تکوین حاکمیت و مبانی "مشروعیت" رژیم از دیدگاه خودش، موقعیت رژیم ایران در قبال صلح فلسطین، رابطه عملی و سیاسی رژیم ایران با احزاب افراطی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و تعیین تکلیف عراق با آمریکا، اینها اهم مسائلی هستند که مساله رابطه ایران و آمریکا به آن گره خورده است. برخلاف نیروهای اپوزیسیونی که به آنها اشاره کردید، یعنی عمدتاً سلطنت طلبان و ملیون و مجاهدین، که با حساسیت نگران آشتی رژیم با دولت آمریکا هستند، بخش مهمی از خود رژیم عادی سازی روابط با آمریکا را ناقوس مرگ این حکومت تلقی میکنند. نه به این خاطر که رابطه با آمریکا فی نفسه عامل بی ثباتی رژیم خواهد شد، بلکه به این دلیل که ضد آمریکایی گری، ولو صرفاً در سطحی نمایشی و تبلیغاتی، یک رکن مهم هویت سیاسی تاکنونی رژیم در منطقه بوده است. عادی شدن روابط با آمریکا در یک بعد مهم پرونده دوران خمینی و میراث سیاسی آن دوران را میبندد و جمهوری اسلامی را ناگزیر میکند خود را چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی باز تعریف کند. این کار عملی نیست. رژیم اسلامی فقط بعنوان میراث آن دوران و بر دوش پیروزی خونین ضد انقلاب اسلامی در سالهای قبل، به حیات خود ادامه داده است. برقراری رابطه با آمریکا به معنای تجدید نظر طلبی در هویت سیاسی رژیم است. چنین حرکتی وقتی کل جامعه در کمین رژیم است و انتظار نابودی اش را میکشد، میتواند کل این دم و دستگاه را به هم بریزد و ساعت نابودی اش را جلو بیاندازد. بنابراین فکر میکنم حتی مساله رابطه با آمریکا هم امروز برای جناحهای رژیم دیگر یک امر عقیدتی و ایدئولوژیک نیست، بلکه امری است در قلمرو محاسبات سیاسی و جنگ بقاء.

اگر کسی "پروژه خاتمی" را به عنوان یک امر ممکن پذیرفته باشد، یعنی فکر کند میتواند رژیم اسلامی را تعدیل کرد، باز تعریف کرد و به یک دولت متعارف مبتنی بر نوعی مشروطیت تبدیل کرد، و حکومت اسلام را در یک نقطه تعادل جدید سرپا نگاه داشت، آنوقت برای او برقراری رابطه با آمریکا یک جزء منطقی و ضروری این تصویر خواهد بود. رابطه با آمریکا یک رکن "جمهوری اسلامی دوم" است که فعلاً در وعده های خاتمی و خام خیالی های شیفتگانش در

اپوزیسیون موجودیت یافته است. اینها باید این جبهه را باز کنند. بخصوص که از این طریق حمایت دول و رسانه های غربی را به خود جلب میکنند و رقیب را در داخل کشور مرعوب میکنند. اما برای مدافعان جمهوری اسلامی اول، که نفس این بحث تعدیل و قانون و جامعه مدنی را تعرضی به کلیت رژیم و به خطر انداختن نفس موجودیت آن میابند، مساله رابطه با آمریکا هم یک گام مخرب دیگر است. اینجا هم بنظر من حضور مردم و اعلام نیت شان برای سرنگونی رژیم تعیین کننده ترین فاکتور بوده است. وضعیت الان طوری شده است که هر جلوه ای از عقب نشینی و تعدیل در سیمای رژیم، مردم را با حرارت بیشتری به جانش میاندازد. رابطه با آمریکا در دوران رفسنجانی معنای سیاسی امروز را نیافت. میتوانست بطور تدریجی و کنترل شده تا حدود زیادی عملی بشود. اما چنین رویدادی در ایران امروز در حکم دعوت علنی مردم به هجوم است. بنظر من رابطه با آمریکا نمیتواند بدون تسویه حساب جدی میان جناحها عملی شود. اما از سوی دیگر اگر چنین تسویه حسابی صورت بگیرد، آنگاه فضای سیاسی جامعه، بخصوص با ورود مردم به نبردهای نهایی برای سرنگونی کل رژیم، چنان متلاطم خواهد بود که مساله رابطه ایران و آمریکا را بار دیگر تحت الشعاع قرار خواهد داد.

انترناسیونال: بنظر میرسد ائتلاف مدافع خاتمی در درون رژیم به نسبت زمان بعد از انتخابات تغییراتی کرده است. ترکیب و موازنه قوای جناحهای رژیم اسلامی را چگونه می بینید؟

منصور حکمت: این ائتلاف از ابتدا بیشتر یک ائتلاف مقطعی و انتخاباتی علیه انتخاب ناطق نوری بود تا یک ائتلاف سیاسی. فاصله جناح رفسنجانی از طرفداران به اصطلاح لیبرال خاتمی و همینطور خط امام سابق و مجاهدین انقلاب اسلامی از ابتدا محسوس بود. رویدادها و اصطکاکهای اخیر شرایطی پیش آورد که در آن رفسنجانی بتواند بطور مشهودی این فاصله را ترسیم کند. بنظر من رفسنجانی به موضع خامنه ای نرفته و نخواهد رفت. موضع رفسنجانی موضع ثالثی است. این جناح دارد خود را برای دوران پس از خامنه ای آماده میکند. رفسنجانی بنظر من بر سر حتی ولایت فقیه هم ممکن است سازش کند، اما تعریفش از "خودی و بیگانه" با خامنه ای و تمام محفل کاربدستان اصلی دوران خمینی یکی است. سوال برای اینها سر کار نگاهداشتن جناحهای خودی است. رفسنجانی به هر "پرسترویکایی" در اقتصاد و سیاست و دیپلوماسی رضایت خواهد داد

مشروط بر اینکه "گلاسنوستی" در کار نباشد. رفسنجانی دنبال راه حل "چینی" مساله است. بنظر من شانس ندارد، در درجه اول چون رژیم اسلامی پاسخ اقتصادی ندارد.

تا آنجا که به موازنه قدرت مربوط میشود بنظر من باید تصویر استاتیک و دینامیک از مساله را از هم تفکیک کرد. همین امروز قدرت جناح خامنه ای بیشتر است چون ابزارهای سرکوب و ارعاب را دست خود متمرکز دارد. اما جناح خامنه ای در روند اوضاع دست بالا ندارد و در موضع ضعف و دفاع است. بنظر من رویدادهای اخیر نه نشان قدرت این جناح بلکه نشان استیصال و سراسیمگی آن بود. معنی این حرف زوال تدریجی اینها نیست. برعکس باید منتظر بالاگرفتن بازهم بیشتر خشونت از طرف این جریان بود.

انترناسیونال: وجود یک ارتجاع نامنسجم فضای مناسبی به کارگران و مردم برای اعتراض می دهد. اما مسئله این است که چه عواملی می تواند این اعتراضات و نفرت عمیق مردم از رژیم اسلامی را به سمت یک جنبش اعتراضی متشکل و با خواستههای روشن ببرد؟

منصور حکمت: بنظر من یک جنبش اعتراضی واحد متشکل با خواستههای روشن در ایران شکل نمیگیرد. فقط وقتی میشود یک جنبش اعتراضی واحد داشت که اتفاقا خواستها روشن نباشد و فقط "مرگ بر" ها معلوم باشد. اینبار چندین جنبش اعتراضی متشکل با خواستها و برنامه ها و آلترناتیو های ویژه خویش پا به میدان خواهند گذاشت. ما میتوانیم برای پیروزی و جلو افتادن یکی از اینها کار کنیم و آن جنبش کارگری - سوسیالیستی است. چگونه میتوان این جنبش را بعنوان یک جنبش متشکل با شعارهای روشن به میدان کشید؟ تمام موجودیت حزب کمونیست کارگری و تمام دو دهه کار ما، پاسخی به این سوال است.

انترناسیونال: حزب کمونیست کارگری تاکنون در یک سطح عمومی طبقه کارگر و مردم ایران را به برپایی یک انقلاب علیه رژیم اسلامی فراخوانده است. اما دفتر سیاسی حزب در اطلاعیه "جنگ بازنده ها" بطور مشخص طبقه کارگر و مردم را به انقلاب فراخوانده است. آیا این فراخوان تاکید مجددی را به مبارزه علیه کلیت رژیم مدنظر دارد (در شرایطی که بخش وسیعی از اپوزیسیون به

حمایت از یک جناح رژیم برخاسته است) یا هدفش مطرح کردن مسئله قدرت سیاسی به عنوان مسئله روز است؟

منصور حکمت: تقسیم اوضاع به "کلی یا مشخص" و تقسیم شعارها و اهداف یک جریان به "شعارهای عمومی و یا فراخوانهای روز"، روشی نیست که لااقل من به مبارزه سیاسی نگاه میکنم. این دو قطبی ها ممکن است برای مرتب کردن ذهن کسی مناسب باشد، اما با پیوستگی درونی و ذاتی جهان مادی تناسب ندارد. بنظر من اصول همواره عاجل اند، حقیقت همیشه گفتنی است، امر آرمانی همیشه فوری است. میدانم خیلی ها به آن اعلامیه از آن دید نگاه میکنند و بسیاری رفقا از "کنکرت شدن" فراخوان انقلاب به وجد آمده اند. اما انقلاب سوسیالیستی برای ما همیشه کنکرت و عاجل است. شاید چیزی که فرق کرده بحث امکانپذیری و وجود شرایط مادی برای براه افتادن یک جنبش انقلابی وسیع است. شعار همیشگی و قدیمی ما مبنی بر انقلاب علیه رژیم اسلامی امروز جبرا گوش شنوا تری پیدا میکند و توجه بیشتری را بخود جلب میکند. این عالی است. میشود عملا دست بکار شد. بحث بر سر مبرمیت یا موضوعیت یافتن سیاسی و تاکتیکی مقوله انقلاب از نظر ما نیست، بلکه برسر گسترش امکانات پراتیک کردن آن است. سیاست ما ثابت است، این مردمند که دارند تغییر میکنند. دوره آینده دوره ماست.

انترناسیونال: یکی دیگر از اختلافات درون هیئت حاکمه بر سر رابطه رژیم اسلامی با آمریکا است. بحث بر سر این موضوع بویژه با مسائلی که خاتمی در کنفرانس اسلامی مطرح کرد دوباره داغ شده است. بخشهایی از اپوزیسیون همواره بر مخالفت آمریکا با جمهوری اسلامی حساب ویژه ای باز کرده اند و لذا عادی شدن رابطه رژیم اسلامی با آمریکا را عامل ماندگاری رژیم اسلامی می دانند. از نظر شما رابطه با آمریکا در اختلافات درونی رژیم چه جایگاهی دارد و عادی شدن این روابط چه تاثیری بر رابطه مردم با رژیم اسلامی می گذارد:

منصور حکمت: از چراغ سبزه‌های اخیر خاتمی تا عادی شدن رابطه ایران و آمریکا راه دراز و پر فراز و نشیبی است. تازه اگر اصولا قرار باشد این راه در حیات این رژیم معین طی بشود. به همین جهت اینکه عادی شدن رابطه چه تاثیری در برخورد مردم با رژیم دارد، بنظر من سوالی



زودرس است و فقط جا برای حدس و گمان باز میکند. رابطه ایران و آمریکا صرفاً یک مساله دیپلماتیک یا امری در حیطه سیاست خارجی دو دولت نیست. بلکه یک شاخص و نمودار از معادلات سیاسی پیچیده تری است. جنگ قدرت در داخل حکومت ایران، سیر تکوین حاکمیت و مبانی "مشروعیت" رژیم از دیدگاه خودش، موقعیت رژیم ایران در قبال صلح فلسطین، رابطه عملی و سیاسی رژیم ایران با احزاب افراطی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و تعیین تکلیف عراق با آمریکا، اینها اهم مسائلی هستند که مساله رابطه ایران و آمریکا به آن گره خورده است. برخلاف نیروهای اپوزیسیونی که به آنها اشاره کردید، یعنی عمدتاً سلطنت طلبان و ملیون و مجاهدین، که با حساسیت نگران آشتی رژیم با دولت آمریکا هستند، بخش مهمی از خود رژیم عادی سازی روابط با آمریکا را ناقوس مرگ این حکومت تلقی میکنند. نه به این خاطر که رابطه با آمریکا فی نفسه عامل بی ثباتی رژیم خواهد شد، بلکه به این دلیل که ضد آمریکایی گری، ولو صرفاً در سطحی نمایشی و تبلیغاتی، یک رکن مهم هویت سیاسی تاکنونی رژیم در منطقه بوده است. عادی شدن روابط با آمریکا در یک بعد مهم پرونده دوران خمینی و میراث سیاسی آن دوران را میبندد و جمهوری اسلامی را ناگزیر میکند خود را چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی باز تعریف کند. این کار عملی نیست. رژیم اسلامی فقط بعنوان میراث آن دوران و بر دوش پیروزی خونین ضد انقلاب اسلامی در سالهای قبل، به حیات خود ادامه داده است. برقراری رابطه با آمریکا به معنای تجدید نظر طلبی در هویت سیاسی رژیم است. چنین حرکتی وقتی کل جامعه در کمین رژیم است و انتظار نابودی اش را میکشد، میتواند کل این دم و دستگاه را به هم بریزد و ساعت نابودی اش را جلو بیاندازد. بنابراین فکر میکنم حتی مساله رابطه با آمریکا هم امروز برای جناحهای رژیم دیگر یک امر عقیدتی و ایدئولوژیک نیست، بلکه امری است در قلمرو محاسبات سیاسی و جنگ بقاء.

اگر کسی "پروژه خاتمی" را به عنوان یک امر ممکن پذیرفته باشد، یعنی فکر کند میتواند رژیم اسلامی را تعدیل کرد، باز تعریف کرد و به یک دولت متعارف مبتنی بر نوعی مشروطیت تبدیل کرد، و حکومت اسلام را در یک نقطه تعادل جدید سرپا نگاه داشت، آنوقت برای او برقراری رابطه با آمریکا یک جزء منطقی و ضروری این تصویر خواهد بود. رابطه با آمریکا یک رکن "جمهوری اسلامی دوم" است که فعلاً در وعده های خاتمی و خام خیالی های شیفتگانش در

اپوزیسیون موجودیت یافته است. اینها باید این جبهه را باز کنند. بخصوص که از این طریق حمایت دول و رسانه های غربی را به خود جلب میکنند و رقیب را در داخل کشور مرعوب میکنند. اما برای مدافعان جمهوری اسلامی اول، که نفس این بحث تعدیل و قانون و جامعه مدنی را تعرضی به کلیت رژیم و به خطر انداختن نفس موجودیت آن میابند، مساله رابطه با آمریکا هم یک گام مخرب دیگر است. اینجا هم بنظر من حضور مردم و اعلام نیت شان برای سرنگونی رژیم تعیین کننده ترین فاکتور بوده است. وضعیت الان طوری شده است که هر جلوه ای از عقب نشینی و تعدیل در سیمای رژیم، مردم را با حرارت بیشتری به جانش میاندازد. رابطه با آمریکا در دوران رفسنجانی معنای سیاسی امروز را نیافت. میتوانست بطور تدریجی و کنترل شده تا حدود زیادی عملی بشود. اما چنین رویدادی در ایران امروز در حکم دعوت علنی مردم به هجوم است. بنظر من رابطه با آمریکا نمیتواند بدون تسویه حساب جدی میان جناحها عملی شود. اما از سوی دیگر اگر چنین تسویه حسابی صورت بگیرد، آنگاه فضای سیاسی جامعه، بخصوص با ورود مردم به نبردهای نهایی برای سرنگونی کل رژیم، چنان متلاطم خواهد بود که مساله رابطه ایران و آمریکا را بار دیگر تحت الشعاع قرار خواهد داد.